

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی

۰۸ فیروری ۲۰۱۳

تحلیلی بر تحولات انقلاب ۱۳۵۷ ایران!

(سخنرانی پالتاکی، جمعه ۲۵ جنوری ۲۰۱۳)

۱

بحثی که در زیر ملاحظه می کنید متن سخنرانی پالتاکی ام در تاریخ جمعه ۲۵ جنوری ۲۰۱۳ است که به مناسبت سالگرد انقلاب ۱۳۵۷، ارائه شده است.

مقدمه

من هم به نوبه خودم به همه دوستان حاضر در اتاق خوش آمد می گویم. هم چنین از دست اندرکاران اتاق اتحاد انقلابی، به ویژه رفیق روزبه و همکارانش به خاطر برگزاری این جلسه و جلسات دیگر تشکر می کنم. به رفیق مازیار راضی نیز شب به خیر می گویم.

انقلاب ۵۷ مردم ایران در نوع خود، یکی از انقلابات مهم سیاسی و اجتماعی دوران خود بود. از این رو، تحلیل همه جانبه این انقلاب، در یک جلسه و در یک زمان محدود نیم ساعته امکان پذیر نیست و تنها می توان به مهم ترین فرازهای پیش از انقلاب و پس از آن اشاره کرد. به خصوص من در این جا عمدتاً شرکت فعال کارگران ایران در این انقلاب و شکست پس از آن را مورد بحث و بررسی قرار خواهم داد. و سرانجام نتیجه گیری خودم را ارائه خواهم داد. هر چند که سازمان ها و احزاب از راست تا چپ و هم نیروهای به اصطلاح ملی - مذهبی در انقلاب ۵۷ حضور داشتند و به طور کلی مرزهای طبقاتی به هم ریخته بود اما این انقلاب را کارگران و محرومان جامعه با هدف رسیدن به یک زندگی بهتر و فضای سیاسی بازتر به ثمر رساندند. اما به نظرم همین عدم مرزبندی شفاف طبقاتی، یکی از مهم ترین و اصلی ترین علل شکست انقلاب ۵۷ بود.

سه گرایش سیاسی عمده در انقلاب بهمن، شرکت فعالانه داشتند: یکی جنبش چریکی بود که تجربه و توان سازماندهی توده های کارگر و مردمی را نداشت. دومی و سومی حزب توده و جبهه ملی بودند که توان و تجربه و ظرفیت سازماندهی و بسیج نیرو داشتند اما با تمام قدرت نه تنها پشت اهداف و سیاست های حکومت اسلامی رفتند، بلکه در مقابل نیروهای چپ و سوسیالیستی نیز قرار گرفتند.

با اوج گیری بحران و تورم اقتصادی در سال های دهه پنجاه، یک سلسله از مبارزات و اعتراضات کارگری علیه ستم و استثمار سرمایه داری و با هدف افزایش دست مزد و بهبود شرایط کار و معیشت توده کارگران آغاز شد، که به تدریج

حکومت محمدرضا شاه پهلوی و هم چنین دولت های امپریالیستی حامی این حکومت را در هراس لطمه خوردن سیستم سرمایه داری در ایران فرو برد. تنها کافی است به یاد بیاوریم، که از تابستان سال ۱۳۵۶ تا تابستان ۱۳۵۷، بیش از ۱۵۰ تظاهرات و دوازده اعتصاب بزرگ کارگری در ایران صورت گرفت. و از تابستان ۱۳۵۷، رقم این اعتصابات و اعتراضات کارگری چندین برابر شد. بنا به آمارهای رسمی به شش برابر گذشته، یعنی به ۱۱۹۵ اعتصاب در کارخانه ها و مراکز کار، افزایش یافت.

دولت های امپریالیستی، و حامیان حکومت پهلوی، در بدو امر سعی نمودند از طریق سازمان های حقوق بشری، مانند سازمان عفو بین المللی، به شاه فشار آورند، تا وی را به رعایت قوانین شناخته شده بین المللی ملزم نمایند و از این طریق، میزان سانسور و اختناق و فشارهای پولیسی در جامعه را تعدیل نمایند.

با گسترش مبارزات کارگری و پا گرفتن اعتراضات توده مردم محروم و تحت ستم، حکومت شاه بعد از کش و قوس های بسیار، عاقبت مجبور به عقب نشینی شد. اما با کاهش میزان سانسور و اختناق و فشارهای پولیسی در زندگی فردی و اجتماعی مردم، اعتراضات و مبارزات نیز افزون تر گردید و به گونه همگانی تر و مستمرتر در آمد. نسیم انقلاب وزیدن گرفت و سراپای حکومت سرمایه داری محمدرضا شاه پهلوی و تمامی حامیان بین المللی آن را به لرزه انداخت.

چرائی و چگونگی عروج جریان ارتجاعی ملی - اسلامی و زد و بندها و سازش های پشت پرده برای به حکومت رساندن آن، جهت سرکوب انقلاب و به عقب راندن طبقه کارگری که می رفت در متن مبارزات مستمر خود علیه ستم و استعمار سرمایه داری، قدرت متحد و متشکل طبقاتی خویش را باور نماید و سرنوشت جامعه را به دست گیرد اما با وجود سازماندهی اعتراضات و اعتصابات گسترده و جان فشانی هایش در این راه ناکام ماند و شدیداً سرکوب شد، را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

پس از این مقدمه، بحث خود را به چهار بخش تقسیم کرده ام. این چهار بخش مختلف عبارتند از: «انقلاب چیست؟»، «پیش زمینه های اقتصادی و سیاسی انقلاب ۵۷»، «فرازهای مهم سال های ۵۶ و ۵۷»، «سرکوب و جنگ حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی با انقلابیون و شکست انقلاب» و «جمع بندی».

انقلاب چیست؟

در رابطه با انقلاب و حتی انقلاب و شورش و قیام، نظریات مختلفی وجود دارد. حتی برخی گرایشات بورژوائی انقلاب را با کودتا و خشونت یکی می دانند. بنابراین، از نظر من تحولات انقلاب ۵۷ و یا قبل از آن را می توان به قیام و شورش در برخی نقاط ایران نیز اشاره کرد. اما سرانجام این اعتراضات و اعتصابات پیگیر به یک انقلاب سیاسی و اجتماعی منجر شد و به تاریخ ۲۵۰۰ ساله حکومت موروثی شاهنشاهی در ایران پایان داد و حکومت دیگری را جایگزین آن کرد. اما درباره این که آیا در سال ۵۷ ایران، انقلاب به وقوع پیوست یا قیام، حتی در میان نیروهای چپ و کمونیستی نیز اختلاف نظر وجود دارد.

جامعه شناسی انقلاب، یکی از شاخه های سیاسی عمده علوم سیاسی است که در عصر سرمایه داری به ویژه در غرب گسترش چشم گیری داشته است. بی شک انقلاباتی که در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم به وقوع پیوستند تأثیر زیادی بر مبحث انقلاب گذاشته است. بنابراین، از آن جایی که انقلاب همواره عمل و رفتار جمعی و مشترک انسان های درگیر انقلاب است، برخی از جامعه شناسان و محققین علوم سیاسی از واژه عام «عمل جمعی» استفاده کرده اند. در حالی که پیش از قرن نوزدهم، بیشتر مبحث «طغیان مردم» از مباحث عمده مربوط به تحولات به شمار می رفت.

در قرن نوزدهم، کارل مارکس، برای اولین بار اندیشه تبیین علمی پدیده انقلاب را پیش کشید و آن را وسیله اصلی دگرگونی بینادی در تاریخ نامید. از آن پس، مبحث انقلاب یکی از مباحث عمده و مهم علم سیاست شد.

پیش از مارکس، معمولاً اندیشمندان سیاسی و اجتماعی پدیده انقلاب را در ردیف جنگ و قحطی و خشک سالی و طاعون و سایر بلایای زمین و آسمانی به شمار می آوردند. بنابراین، مارکس نخستین متفکری بود که در دستگاه جامعه شناسی تاریخی و علمی، انقلاب را پدیده ای مثبت و مهم ترین عامل در تکامل و تحول جامعه مطرح کرد.

مارکس، در «نقد اندیشه سیاسی»، می نویسد:

«انسان ها در روند تحولات اجتماعی زندگی خویش، وارد روابط تولیدی مشخصی می شوند که اجتناب ناپذیر و مستقل از اراده آن هاست. مجموع این روابط هماهنگ با مرحله مشخصی از توسعه نیروهای تولیدی مادی هستند مجموع این روابط تولید ساخت اقتصادی جامعه، بنیاد واقعی را تشکیل می دهند که بر اساس آن ها روبناهای حقوقی و سیاسی پدید می آیند و اشکال خاصی از آگاهی اجتماعی با آن ها منطبق می گردد.»

به این ترتیب، مارکس و انگلس، این بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، یعنی علم رهایی بشر، در تحلیل تحولات اجتماعی، بیشتر روابط تولید را به عنوان علل اساسی در نظر می گیرند. تولید شرط اساسی و اولیه تداوم زندگی اجتماعی است که انسان ها اشکال سیاسی و حقوقی خود را ایجاد می نمایند.

نهایتاً منطق مارکس در تئوری انقلاب دوگانه است. بدین معنی که وی، دو نوع مدل از انقلاب را بررسی می کند: یکی نوع انقلاب بورژوائی است و دیگری نوع انقلاب سوسیالیستی. در این دو نوع انقلاب، دوگونه مبارزه طبقاتی در جریان است. در نوع انقلاب بورژوائی رابطه میان طبقات اصلی جامعه، یعنی فئودال ها و بورژوازی متفاوت از رابطه میان بورژوازی و پرولتاریا در نوع انقلاب سوسیالیستی است. در جامعه فئودالی، فئودال ها اگرچه موضعی برتر و متمایزتر از بورژوازی داشتند اما این طبقه را استثمار نمی کردند. در دورانی که بورژوازی پا به عرصه وجود گذاشت اساساً مستقل از رابطه میان فئودال ها و دهقانان بودند. بورژوازی در مقابل فئودال ها، از پادشاهی مطلقه حمایت می کرد و از سوی دیگر، با پیدایش اقتصاد پولی در شهرها، به تدریج رابطه میان فئودال ها و دهقانان نیز سست گردید. تا این که یک سلسله انقلابات بورژوائی در جهان به وقوع پیوست و بدین طریق فئودالیسم از بین رفت و سرمایه داری جایگزین مناسبات کهن فئودالیسم شد.

اما در مدل انقلاب سوسیالیستی، نوع رابطه میان دو طبقه اصلی متفاوت، یعنی طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر است. به نظر مارکس، انقلاب پرولتاریائی خلاف انقلاب بورژوائی، آگاهانه خواهد بود. به این ترتیب، مارکس و انگلس، در تبیین انقلاب به شرایط جامعه و اشکال آگاهی اهمیت می دادند. عواملی که آن ها در این رابطه در نظر گرفتند عبارتند از: همبستگی درونی طبقه و آگاهی و سازمان طبقاتی آن و اختلاف منافع طبقاتی و آمادگی طبقات برای عمل سیاسی و اجتماعی.

هم چنین یک مسأله بسیار مهم در تئوری انقلاب مارکس، این است که سازمان و آگاهی باید مستقیماً از درون خود طبقه پدید آید در غیر این صورت مبارزه اقلیت های روشنفکری جای مبارزه طبقاتی را خواهد گرفت. البته در این مورد، بعدها حتی در میان شخصیت ها و احزابی که خود را ادامه دهنده راه و اندیشه مارکس نیز می دانستند نسبت به این مسأله مهم بی تفاوت شدند به طوری که پس از انقلاب، حاکمیت حزبی خود را به جای حاکمیت طبقه کارگر و شوراهای جامعه تحمیل کردند.

مارکس، هم چنین پیدایش تعارض میان موقعیت یک طبقه از نظر رابطه با وسایل تولید (یا قدرت اقتصادی) و موقعیت همان طبقه از حیث رابطه با وسایل اداره جامعه (یا قدرت سیاسی) و موانعی که بر سر راه تطبیق این دو موقعیت پیش می آید، به پیدایش وضعیت انقلابی می انجامد.

در شورش و یا قیام خلاف انقلاب، هدف اصلی نابودی و بازسازی ساخت سیاسی و اجتماعی موجود نیست. علت این اعتراضات ممکن است به اوضاع بد اقتصادی و دیکتاتوری باشد که پس از تغییراتی در اهداف و سیاست های حاکمیت پایان می یابد. یا این که شورگران و قیام کنندگان خواستار اعاده حقوق و امتیازات از دست رفته خویش هستند. یا قیام دهقانان، ملی گراها، فرقه گرایان مذهبی و غیره. بنابراین، شورش و قیام، پدیده های متفاوت از پدیده انقلاب است. به این ترتیب، انقلاب تحول سیاسی و اجتماعی پیچیده ای است که در اثر آن، حکومت موجود به دلیل دیکتاتوری و زور و سیاست های ستم گرانه اقتصادی و سیاسی، قدرت خود را از دست می دهد و بخش های مختلف جامعه به مبارزه سیاسی و اجتماعی برمی خیزند تا حاکمیت موجود را ببندازند و قدرت سیاسی را قبضه کنند. این مبارزه پیگیر و طولانی است تا آن که سرانجام جنبش های اجتماعی، نهادها و سازمان های جدید سیاسی حاکمیت را سرنگون می کنند و حاکمیت جدید خود را به وجود می آورند.

پیش زمینه های اقتصادی و سیاسی انقلاب ۵۷

وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران در زمان حکومت محمدرضا پهلوی که حدود سی سال را در بر می گیرد (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، یکی از دوره های حساس تاریخ ایران است که می توان به چهار دوره کلی تقسیم کرد:

۱. از ۱۳۲۰-۱۳۲۵، یعنی دوره ای که ایران تحت اشغال نیروهای خارجی قرار داشت. دوره ای که محمدرضا نتوانست قدرت پدرش را کسب کند. در این دوره به طور کلی امریکا و انگلستان مشترکاً عمل می کنند و سیاست های دولت امریکا در اجرای برنامه های خود در قبال ایران هم سو با سیاست های انگلستان است.
۲. دوره دوم به مدت هفت سال از ۱۳۲۵-۱۳۳۲ که به فرار شاه از ایران و سقوط حکومت مصدق منجر گردید. در این دوره، یعنی از کودتای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، نقش انگلستان در عرصه سیاسی ایران کم رنگ تر می شود و جای آن را آمریکا می گیرد.
۳. دوره سوم به مدت دو سال از ۱۳۳۲-۱۳۳۴ بازگشت محمدرضا به ایران تا برکناری زاهدی از مقام نخست وزیری.
۴. دوره چهارم از ۱۳۳۴ به بعد که با فراز و فرودهایی همراه است، دوره دیکتاتوری و صعود محمدرضا به اوج قدرت و گرفتن نقش ژاندارمی او تا ۱۳۵۷ را در بر می گیرد. در واقع محمدرضا از ۱۳۳۴ به بعد قریب به مدت بیست و سه سال به تدریج توانست به یک قدرت مطلقه تبدیل شود. درآمدهای نفتی، تجهیز ارتش، تأسیس ساواک و غیره عظمت طلبی کاذبی به محمدرضا می دهد به طوری که او تصور می کند اکثریت مردم ایران با برنامه های اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک او موافق اند. به لحاظ سیاسی نیز می توان گفت که چهارده سال اول سلطنت محمدرضا از دوره های پر از تشنج تاریخ ایران است. در سال های نخستین این دوره، محمدرضا شاه اختیار چندانی نداشت و بیشتر نمایندگان مجلس در اثر اعمال نفوذ حامیان داخلی و خارجی تعیین می شدند. در این دوره چند نیروی فعال سیاسی وجود داشت. جنبش ملی به رهبری محمد مصدق. نیروهای سیاسی - مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی و نواب صفوی. حزب توده که عمدتاً تحت تاثیر سیاست های خارجی شوروی بود.

جنبش های منطقه نی مانند قدرت گیری پیشه وری در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان. حکومت شاه با حامیان بین المللی خود این جنبش های اجتماعی را به طور وحشیانه و بی رحمانه سرکوب می کند. سرانجام پس از سوء قصد نسبت به جان محمدرضا، انگشت اتهام متوجه حزب توده می شود و حکومت این حزب را منحل اعلام می کند.

هم زمان با جنبش به اصطلاح ملی و روحانیت به رهبری آیت ا... کاشانی به فعالیت وسیعی برای اعاده حقوق مردم ایران از شرکت نفت ایران- انگلیس دست زدند.

در رقابت و کشمکش که بین مصدق و محمدرضا درمی گیرد پشتیبانی گسترده مردمی و روحانیت از مصدق صورت می گیرد به حدی که دولت مصدق بیش از دو سال، قدرت محمدرضا را تضعیف کرد. دولت مصدق، در این دوره برخی اختیارات محمدرضا را گرفت از جمله اختیار ارتش و نیروهای انتظامی، خواهران و برادران و حتی مادر شاه را به خاطر دخالت در امور دولتی، از ایران اخراج نمود. اما سرانجام دولت مصدق سقوط کرد و به تبعید فرستاده شد. سقوط دولت مصدق، دلایل مختلفی دارد از جمله او مخالف سلطنت نبود و از سوی دیگر، گرایش مذهبی را تقویت کرد. البته نهایتاً بین مصدق و کاشانی و حزب توده شکاف سیاسی ایجاد گردید. هم چنین به دلیل ملی اعلام کردن نفت ایران، مورد خشم انگلستان قرار گرفته بود. از این رو، مصدق و طرفدارانش بسیار ضعیف شدند و نتوانستند نیروی عظیم اجتماعی را در راستای سیاست های خود بسیج نمایند.

این عوامل باعث شد که در ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲، سازمان سیا با همکاری سازمان اینتلجنت سرویس انگلیس دست به کودتا بزند و حکومت مصدق را بدون مقاومت جدی ساقط کند. شاه که به مدت یک هفته از کشور فراری بود بعد از کودتا و به دعوت سپهبد زاهدی دوباره به کشور برگشت و کودتا را «قیام ملی» نامید!

با وجود این که حکومت محمدرضا شاه، پس از کودتای ۱۳۳۲، سلطه مطلق خود را بر تمامی ارکان قدرت حاکم کرد، اما وابستگی شدیدی به امریکا پیدا کرد. سال ۱۳۳۹ که در امریکا حکومت تغییر کرد و جان. اف. کندی به قدرت رسید، دولت امریکا سیاست لیبرالیسم را در پیش گرفت و به ظاهر جان. اف. کندی به دلیل این که محمد رضا دیکتاتور بود از او خوشش نمی آمد. به همین دلیل شاه به علم و اقبال توصیه نمود که دو حزب به نام (ملیون و مردم) به وجود آورند تا بلکه کمی معتدل به نظر آید. هم چنین محمد رضاشاه، امینی را به نخست وزیری منسوب نمود که مورد اعتماد امریکا بود. با این وجود شاه به امریکا رفت و در مهمانی رسمی کندی توانست آن ها را متقاعد کند که دولت امریکا به جای امینی با خود شاه طرف باشند. توافق با دولت به اصطلاح دموکرات امریکا، عملاً محمدرضا را به یک قدرت منطقه ای تبدیل کرد. محمدرضا پس از بازگشت از امریکا، هویدا را به نخست وزیری منسوب کرد که بیش از ۱۲ سال طول کشید.

جامعه ایران از دهه ۴۰ تا سال ۵۷ فراز و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشت. برای مثال، اعتراضات و سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۴۲ و تبعید خمینی، ماجرای انقلاب سفید، جشن های دو هزار و پانصد ساله، سرکوب شدید نیروهای سیاسی معترض و مخالف حکومت، آغاز مبارزات چریکی و حاکم کردن اختناق و سانسور مطلق بر سراسر کشور! اگر بخواهیم بر اساس آمار به زمینه های اقتصادی انقلاب ۵۷، بپردازیم باید گفت: درآمد نفتی از سه میلیارد دلار در سال ۱۳۳۲ به ۵۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ رسید و ظاهراً درآمد سرانه به ۱۱۵۱۴ دالر رسید اما با این وجود در جامعه ایرانی در بخش های فقیر جامعه، فقر هر روز بیشتر و شکاف طبقاتی عمیق تر می شد که دلایل مختلفی از اختصاص بودجه های کلان به عرصه میلتاریسم و تمرکز ثروت در دست خانواده سلطنتی و اطرافیان شان و غیره. می توان گفت با وجود این که از يك نظر وضعیت اقتصادی ایران در این دوره نسبتاً خوب بود اما فاصله طبقاتی عمیق تر شد. چرا که ثروت های کلان کشور در دست خانواده پهلوی و نزدیکان آن ها، رؤسای سه قوه و سران ارتش و ساواک متمرکز شده بود. بر اساس يك برآورد، تنها در فاصله ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ حق کمیسیون مقام های دولتی از يك میلیارد دالر فراتر رفت. اعضای دربار، سران ارتش و ساواک، و بلندپایگان حاکمیت که مورد اعتماد شخص شاه بودند و ستون فقرات حکومت شاه را تشکیل می دادند از حقوق و مزایای ویژه ای برخوردار بودند. تعلق می گرفت.

حدود چهل درصد از بودجه کشور به ارتش اختصاص شده بود که تعداد نیروها و پرسنل آن هر روز بیش تر و بیش تر می شد و در سال های آخر حکومت پهلوی به ۴۱۳ هزار نفر رسیده بود. حدود ۲۰ هزار مستشار نظامی امریکا (به ازاء هر صد سرباز يك مستشار نظامی) در ایران فعالیت می کرد. و تعداد اعضای ساواک غیر قابل شمارش بود. ارتش بودجه مخفی نیز داشت به اضافه ۴۰ درصد بودجه رسمی. ۲۰ درصد خانواده های سطح بالا سهم خود را در هزینه ها از ۵۱/۷۹ درصد در سال ۱۳۳۹ به ۵۵/۵۶ درصد در سال ۱۳۵۳ افزایش دادند؛ ولی در مقابل ۴۰ درصد خانواده های سطح پائین در همین دوره سهم خود را از ۹/۱۳ در صد به ۱۱/۹۶ درصد کاهش دادند. با این سرمایه ها نهادهائی اداره می شد که آن ها نیز هدفی جز سلطه بیشتر حکومت بر تمامی ابعاد زندگی مردم نداشتند مثل نهاد پهلوی کنترل و نفوذ در مراکز مهم اقتصادی یکی از وظایف این نهاد بود به گونه ای که در بیش از ۲۰۷ شرکت سهام داشت و بخش مهمی چون مسکن، مصالح ساختمانی، بیمه، هتل ها، اتومبیل و... را کنترل می کرد. مهم ترین صنعت ایران نفت بود، با وجودی که قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ از ۲۲ میلیارد دالر به بیش از ۹۲ میلیارد دالر رسید ولی به دلیل نبود برنامه های مدبرانه و بلندمدت از يك سو و علاقه شاه به کارهای تشریفاتی و نمایشی و قدرت نمایی از سوی دیگر، باعث شد که بخش عظیمی از این سرمایه هدر برود. هزینه های سرسام آور نظامی که در سال ۱۳۵۶ به بیش از ۹/۵ میلیارد دالر رسیده بود بخش عمده درآمدها را جذب می کرد. به دلایل فوق و با وجود سرمایه های کلان در بخش صنعت غیرنفتی سرمایه گذاری مفیدی انجام نمی شد؛ از این رو درآمدهای ایران، عملاً تا پایان دوره حکومت پهلوی وابسته به نفت بود. به عنوان نمود در سال ۱۳۵۳، ۹۸ درصد صادرات ایران را نفت تشکیل می داد و هنوز هم این وضعیت در ایران تحت حاکمیت حکومت اسلامی ادامه دارد.

در سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی کارنامه رشد منفی ۱۳ و منفی ۱۸ درصد را از خود به جای گذارد. تجارت خارجی ایران از سال ۱۳۵۴ منفی شد و این روند روزبه روز نیز بر شکاف آن افزوده شد. شرکت ملی نفت، به صورت محرمانه و دائمی مبلغ کلانی به حساب شخصی شاه واریز می نمود. به گونه ای که سرمایه شخصی شاه در سال ۱۳۵۰، به يك میلیارد رسیده بود. (کتاب «تاریخ تحولات اجتماعی ایران»، جان فوران، ترجمه احمد تدین، مؤسسه رسا، چ چهارم، ۱۳۸۲، ص ۴۳۷).

با این سرمایه ها ارگان ها و نهادهائی شکل گرفته بودند که آن ها نیز هدفی جز سلطه بیشتر حکومت بر تمامی ابعاد زندگی مردم نداشتند. مانند نهاد پهلوی کنترل و نفوذ در مراکز مهم اقتصادی یکی از وظایف این نهاد بود به گونه ای که در بیش از ۲۰۷ شرکت سهام داشت. و بخش مهمی چون مسکن، مصالح ساختمانی، بیمه، هتل ها، اتومبیل و... را کنترل می کرد. بنابراین، کنترل شدید دولت بر تمامی ارکان اقتصاد خود به خود باعث می شد که مردم از مزایای اقتصادی محروم شود.

در بخش کشاورزی نیز از مجموع ۱۲ درصد زمین های قابل کشت در کشور، صرف ۶ درصد به طور دائمی کشت می شد. مالکان زمین ها عمدتاً رؤسای عشایر، خوانین و مالکان بزرگ بودند که با اصلاحات ارضی تنها اقتدار مالکانی تضعیف شد که سازگاری چندانی با حکومت نداشتند. چرا که در اصلاحات ارضی، تنها ۹ درصد کشاورزان صاحب زمین شدند، در حالی که ادعای دولت بر این بود که ۵۰ درصد زمین ها در اختیار مردم قرار می گیرد.

نتایج سیاست های اقتصادی حکومت شاه سبب شد که ایران به عنوان یکی از واردکنندگان مواد غذایی تبدیل شد و نیروهای کار فراوانی به دلیل فقر و بی کار به شهرهای بزرگ مهاجرت نمودند. در حالی که قبل از آن، ایران در تولید بسیاری از مواد غذایی خود کفا بود.

نتیجه این شد که با وجود درآمدهای سرشار نفتی، تغییرات پایه ای و زیربنایی اقتصادی در سطح کشور رخ نداد؛ زیرا در عمل ثروت های کشور توسط حاکمیت حیف و میل شد. قشر جدیدی از ثروتمندان در جامعه ظاهر شدند که عمدتاً

مورد تأیید دستگاه حاکمه بودند. در حالی که برای مردم هر روز مانع جدیدتری در راه اشتغال و زندگی بهتر ایجاد می شد و شدت سرکوب و تبعیض و استثمار نیز شدیدتر می شد.

«احمد اشرف»، پژوهشگر جامعه شناسی و استاد سابق دانشگاه تهران چند سال پیش تهیه و تدوین کرده است. در پژوهش وی، شمار اعتصابات از ۳ بار در سال ۱۳۴۹ به ۴۳ بار در طول سال ۱۳۵۵ افزایش یافته بود.

«ابراهامیان»، در کتاب «ایران بین دو انقلاب» خود، چنین می نویسد: ... در حالی که برخی ثروت مندان در قصرهای شمال شهر به سر می بردند، تهیدستان در حلبی آبادها و زاغه های اطراف شهر زندگی می کردند. این زاغه نشینان، مهاجران روستائی فقیری بودند که با مشقت فراوان، از راه عملگی، بنائی، تکدی گری و دست فروشی امرار معاش می کردند.

این شکاف بین پایتخت و شهرهای دیگر استان ها نیز به روشنی قابل مشاهده بود و برای نمونه در حالی که ساکنان تهران از فرصت دست یابی بهتر به آموزش، امکانات بهداشتی، رسانه ها، شغل و درآمد برخوردار بودند، ۹۶ درصد روستائیان، برق در اختیار نداشتند.

همه این مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که در بالا بدان ها اشاره کردیم عوامل و ریشه های اصلی اوج گیری نارضایتی کارگران و مردم محروم و آزادی خواه علیه حکومت شاه را تشکیل می دهند. حکومتی که با اتکاء به درآمدهای فراوان نفت، قدرت ارتش، ساواک، پولیس و ژاندارمی، هرگونه مطالبه و خواست کارگران و مردم محروم را سرکوب می کرد. چنین وضعیتی، سبب نارضایتی گسترده مردم در تمام نقاط کشور شد و اعتراضات سال های ۵۶ و ۵۷، زمینه های سرنگونی حکومت ستم شاهی پهلوی را فراهم آورد.

ادامه دارد